

مارسل پروست

بازآفرینی استفان اوئه

در جستجوی زمان از دست رفته

عشق سوان ۲



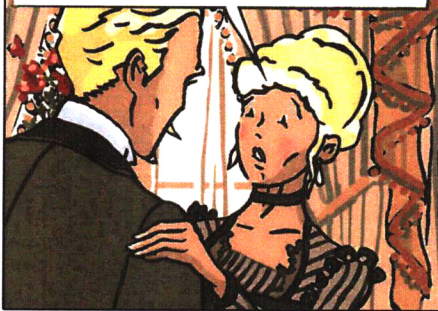
ترجمهٔ مریم کهنسال نودهی، کاوه فولادی نسب



سوان می دانست اودت آن قدری عاشقش
بیست که از بدندیش
این طور افسوس بخورد،



چه حیف که تو، که هیچ وقت بعد از ظهرها
نمی آیی، یه دفعه هم که اومدی،
شد بیسیمت



وقتی می خواست با اودت
حداحافظی کند



شارل، نه، نارم
نمون!

قبلا کجا این ناراحتی رو تو
قباهش دیدهم؟



و ناگهان، یادش آمد



اما مسئله چندان مهم نبود و نه همیش دلیل اندوهی که اودت همچنان نشان می داد،
سراجم مایه تعجش شد

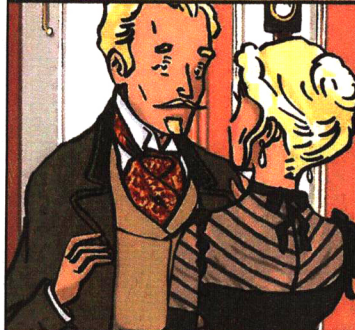
اما از آن جا که رن مهربانی بود، و معمولا وقتی سوان را می آورد
خودش هم ناراحت می شد، به نظرش طبیعی رسید که نانت این که او
را از لذت ساعتی با هم بودن محروم کرده بود، عصبه بخورد



سوان فکر کرد مسئله فقط اتفاق بعد از ظهر بود، نه نظر
می رسید چیر دنگری در شرف وقوع باشد



وقتی دروغ می گفت، می ترسید، و
دلش می خواست گریه کند



داشت چه دروغ دردناکی
به سوان می گفت؟

وقتی بود که اودت، فردای شنی که برای شام پیامده بود،
داشت نه حاتم وردورن دروغ می گفت



اما چون اودت را
دوست داشت،



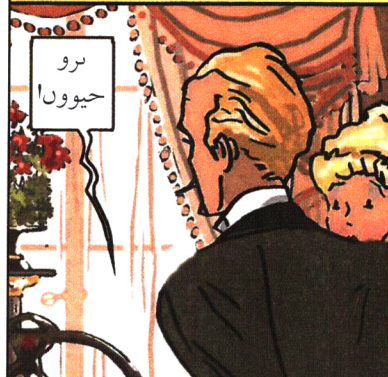
عزیز سوانی من!

فکر این که با سر رده آمدن در ساعتی که
معمول بود،



همه چیزهایی را که اودت نمی خواست
او بداند، نه هم ریخته بود، سوان را
دچار سر خوردگی، یا حتی پزیشانی کرد

صدای بسته شدن در آمد و



رو
حیوان!

